

جاودانگی یک آرمان «فروغ جاویدان»

صدای دادستان در تالار دادگاه می پیچد. او می خواهد «فروغ جاویدان» را بهتر بفهمد. فهم آن فهم مقاومت است. فهم جوهر کشاکش با ملایان است. فهم یک نزاع فلسفی است. فهم یک هویت است. مقاله تلاش دارد این منشور چند وجهی را درک کند. درک «وجد»، «آزادی»، «آرمان»، «ایمان» و «فدا» به مثابه وجوه آن.

آیا دین وجهی است از حیات معنوی انسان و عنصری است خلاق از روح آدمی؟ آیا دین کیفیتی است ماندگار از وجود معنوی انسان؟ یا اینکه دین عطیه ای است از جانب پروردگار. تاریخ اندیشه انسان مملو از کشاکش فکری در این باب است. این خود میبین گسست یا دوآلیسم شخصیتی انسان است. متألهان بر این قولند که دین نه از درون آدمی که از بیرون به او عطاء شده است. اگوست کنت (Auguste Comte, 1798 - 1857) پدر جامعه شناسی مدرن، اما بر این باور است، که دین آفریده ناپایدار روح آدمی و فاقد منشاء بیرونی است. در دوران استیلا علم و عقلانیت، دین دیگر جایگاهی ندارد. دریافت مشترک بسیاری از اندیشمندان چنین بود که با ظهور مدرنیته، حضور دین و اعتقادات دینی در دنیای مدرن کمرنگ خواهد شد. عناد و لجاجت را کنار بگذاریم. باید به وثاقت این خبر کردن نهاد که دین ژرفای حیات معنوی انسان است. اینجا ماوا و منزلگاه دین است.

وجد

پل تیلیش (Paul Tillich 1886-1965) الهی‌دان و فیلسوف آلمانی تبار مشهور و بزرگترین متکلم قرن بیستم بر این قول است که دین «شالوده و بنیان. فراگیر گوهر حیات معنوی انسان است.» دین در آستان اخلاق ایستاده، درب را می‌کوبد، تا پذیرایش شود. او حضور عنصر وجد را در پیام عیسی مسیح، به عنوان روح معنوی در حیات انسان، نشان می‌دهد. «وجد» راهی است برای درک پروسه «خود فراروی» (self-transcendence). این فرایندی است برای وصل به الهییت و نامتناهییت. «وجد» (Ecstasy) با وجود انسانی تنیده شده است، روی به سوی مبدأ زندگی دارد. نفس به وجد آمده، از جهان خارجی می‌گسلد، آن را رها می‌کند. این نفس رها شده، با «درون خود» اتحاد می‌یابد، یکی می‌شود، رها می‌شود؛ این همان نقطه انفجار انرژی درون است. انقلاب درونی انسان، با وجد آغاز می‌شود. در خوانش صوفیان، «وجد» چیزی است از عالم غیب.

زندگی پوچ است، انسان به آن معنا می‌بخشد. انسان خود را در درون زندگی می‌یابد و سپس دست بکار می‌شود تا به آن معنا بخشد. هر کس به اندازه «وزن» خویش، زندگی را معنمند می‌کند. «زندگی نیازموده، ارزش زیستن ندارد» (سقراط). انسان ساخته و پرداخته دست دیگران است: دست خانواده، دست سنت، دست عرف، هنجارها، القانات، روایت، عادت‌ها، تربیت، تلقینات، تعبد‌ها و تقلیدها. این «دستان» ما را فرم می‌دهند. «خلق را تقلیدشان بر باد داد»، این تقلید سزاوار «دو صد لعنت» است (مولوی). افکار من را دیگری شکل می‌دهد. صواب و خطا را «دیگری» تعریف می‌کند، مرزها را او می‌کشد. دوست را او می‌شناساند، دشمن را او نشان می‌دهد. من اسیر تعریف او هستم. گرفتار اراده اویم. آزاد نیستم. به باور سقراط، زندگی از زمانی آغاز می‌شود که انسان «خود» زندگی را تجربه کند. خود، آن را رقم زند. سکوت من، سختم، رفتن و آمدنم، صلح و آشتی ام، کنش و واکنش، «ساختگی» است، ساخته دست دیگران. من زمانی «انسان» می‌شوم، که ساخته آگاهانه خود باشم. آزاد باشم. هر سبکی نشانگر نوعی تفسیر انسان از خود است. قلم دردستان توست، داستانی را که می‌خواهی قهرمانش باشی، بنویس.

آرمان آزادی

ژان پل سارتر بر این باور است که هستی انسان فقط در آزادی و واقعیت دارد. آزادی یعنی امکان برگزیدن. انسان، خود هستی خویش را طراحی می‌کند. او مدام در محاصره گزینشهای متعددی است. او انتخابی، جز گزینش ندارد. او محکوم به آزادی است؛ آزادی ی گزینش. انسان در هر شرایطی امکان گزینش دارد. حتی در اسارت. اسیر، در چنبره زندان و شکنجه بی بهره از امکان گزینش نیست. پس از زانو زدن. نازیسم هیتلری در اروپا، سارتر چنین نوشت: فرانسویان هیچگاه در تاریخشان بسان دوران استبداد حکومت ویشی «آزاد» نبوده اند. این پارادکس. اگزیستاسیالیسم است. آزادی در استبداد؟ سارتر می‌گوید فرانسوی آزاد بود که بر گزیند. گزینش بین مقاومت یا مدارا، خروش یا سکوت و همکاری با دشمن. هر شهروندی محکوم به انتخاب بود. گریزی متصور نیست. این «آزادی» او را حتی تا تیرک اعدام همراهی می‌کند، تا آخرین لحظه. در آن دوران وحشت، پاریس تبار، پاریس خشمگین، مقاومت را برگزید. همچنانکه اشرف و لیبرتی. خشمگین و کیفی خشمگین «زندگی» را برگزیدند. «زندگی و مرگ چه اهمیتی دارد، بدست آورده ایم، دوباره از دست می‌دهیم»، این سرود مقاومت پاریس اشغال شده بود. و چنین بود که پاریس دوباره «روشنایی» را باز یافت و رقصید، بعد از ترس و سرما، بعد از طوفان. پاریس از شادی گریست.

این حدیث «اشرف» هم بود. اشرف بعد از «طوفان»، درخشید، حماسه شد، تکثیر شد. مقاومت سنتی است هستی شناسانانه. هستی من، در مقاومت معنا مند است.

مقاومت، عین رهایی است

این پیام یک شهسوار ایمان است: «آزادی برای ما، قبل از هر چیز یک آرمان و یک عقیده است. آزادی، روح جاری و انگیزاننده‌ی است که تاروپود مقاومت ما با آن سرشته شده است. آزادی، بودن و بالندگی مقاومت ما را رقم زده است.» (مریم رجوی) بر دروازه‌ی شهر گورکنان، این الهام به نیک بختی فرا می خواند. بیا تا نیک بخت شوی. آزادی آرمانی است فلسفی. مریم رجوی با نگرشی اگزیستانسیالیستی این آرمان را چنین فرموله می کند: «آزادی، گرانباترین جواهر دنیا و پرقیمت‌ترین الماس سرخرنگ در گنجینه وجود و تاریخ ملت‌هاست. آزادی، جوهر تکامل و سیمای ممیزه هویت انسانی است، چرا که مضمون و پیام تاریخ انسان، گذار آگاهانه و پرکشاکش، از قلمرو اجبار و ضرورت، به قلمرو اختیار و آزادی است.» راه فتح این «الماس سرخرنگ آزادی» را او چنین ترسیم می کند: «باید آن را با رنج‌ها و رزم‌ها و با عشق و صدق و فدا به دست آورد. بایستی برای آن سلاح برداشت و جنگید و قربانی داد. بله، بایستی دست از جان شست، کفش و کلاه آهنین پوشید، شمشیر و سلاح پولادین به دست گرفت، عزم جزم کرد و با پای سر، در محیط توفان‌زا، برای سال‌ها و سال‌ها، در قفای آزادی دوید، سر به پای آزادی گذاشت و دامن محبت را به خون رنگین نمود.»

این اندیشه از کاخ فلسفی بلندی، می تراود. مریم دروغ نمی گوید. او با صداقت به راهی صعب دعوت می کند، راهی دشوار اما تنها «گزینه». این گزینه رهایی است. خارج از این فریب است. گزینش بین مقاومت و تسلیم. هر گزینه‌ی ای، مدلی است برای زندگی. مدلی فاخر، طراحی فاخر دارد. با تاسی به این آموزه، مدلی فخرآفرین در «اشرف» و لیبرتی خلق شد. مدلی خلق شد، که امروز در خیابانهای تباراگر این هم باز تولید می شود. «آزادی» بار دگر مفهوم اصیل خود را فتح کرد. آزادی نوعی زیستن است، ایستادگی است، فضیلت است. آزادی لیبرالی این فلسفه وجود را مسخ کرده بود. امروز در هر کوی و برزن حدیث «آزادی» ترنم می شود.

تاریخ، نه ژاژ خواهان، نقش مسعود را در بالندگی و ترویج این نوع درک از آزادی، قدر خواهد شناخت.

ایمان

مبارز پارسا و غایت طلب به ایمان مسلح است. نیروی نهفته در ایمان، همان نیروی تعلق خاطر به علائق معنوی است. آن مبارزی که عظمت ملتش و رهایی از بندها و اسارتها را بشارت می دهد، مملو از ایمان است با غایتی شورانگیز. حتی اگر جانش را فدا کند. نحیفان در راه تحقق این بشارت، سرپیچی می کنند. پارسایان مبارز اما دست بکار می شوند. با همه شور و شوق، با همه دار و ندار، با همه توش و توان. گفته می شود سفر تنبیه (Deutronium) آخرین کتاب تورات، توسط حضرت موسی (ع) تالیف شده است. در آن چنین می خوانیم «باید پروردگارت را دوست داشته باشی، از صمیم قلب، از دل و جان و با همه وجود و توان» (سفر تنبیه، باب 6 آیه 5). این است آن هدف غایی، که بروشنی سرشت ایمان اصیل را باز می گوید. قرآن مملو از این اهداف غایی است. البته در فرهنگ رقابتجوی کالایی «هدف غایی» چیز دیگری است: تسلیم در برابر مناسبات حاکم، ارزشهای حاکم، لذت دنیوی و بتهای فراوان.

فروریختن ایمان در عصر ما، خود نوعی «ایمان» است. ایمان به عدم تغییر، ایمان به تسلیم در برابر شرایط، ایمان به سکون و ماندن در «اکنون». در کتاب «ایمان چیست» پل تیلیش می گوید «ایمان به منزله تعلق خاطر مطلق؛ فعلی است برخاسته از کل شخصیت که در کانون زندگی شخصی روی می دهد و تمامی اجزاء آن را در بر می گیرد. ایمان، تمرکز یافته ترین کنش نفس آدمی است.» ایمان در میدان تکاپوی شخصی حاضر است. این تکاپو گستره ای وسیع دارد. از فعلی فردی تا کنشی جمعی و غایتمند. ایمان تغییردهنده است، راهگشا است، معترض به «اکنون» است، بر دیوار زحمت سکوت، خراش می اندازد، دعوت به شورش می کند. شورشگران مؤمنند، آنان پارسایانند که عدالت را «پاس» می نهند و آن را می گسترانند. کسانی که به زندگی دیگران نور می بخشند، روزی خورشید خواهند شد.

ما در دوران استیلای نظم عقلانی جهان کالایی بسر می بریم. این نظم را فیلسوفان بسط داده اند. مکانیسمی منطقی - مکانیکی، پوزیتیویست و فاقد غایت. این عقل گرایی تحلیلی، نیروهای سرزنده حیات انسانی را ویران نموده است. به تمام هستی و از جمله خود انسان به عنوان موضوع کنترل و محاسبه ریاضی می نگرد. «کنترل»، گوهر این نظم عقلایی است. همه چیز و همه کس در محاصره «کنترل» است. فضا برای کنشهای خلاق، آگاهانه، مبتنی بر ایمان و غایتمند، تنگ است. در این عصر «اومانیزیسمی دنیوی شده» (پل تیلیش، الهیات فرهنگ) حاکم است که پیوند انسان و جهان را از سرچشمه خلاق اخلاق گسسته است. منبیت فریه شده، فرمان می راند. فیلسوفان اگزیستانسیالیست از استیلای این نگرش و از خود بیگانگی انسان هشدار داده بودند. آنان با جدالی مایوسانه در برابر این نظم صف بندی کردند. اما بصیرتهایی ژرف، مدلی جانشین را معماری کردند که در ابتدای راه است. آن مدل، چیزی جز «مقاومت»

نیست. با این مدل، میلشیا شکل گرفت، سی خرداد متولد شد، «پرواز تاریخی» مهندسی شد، «اشرف» تأسیس و بدنبال آن سلسله ای از حماسه ها تقریر شد. در زمانی که دین سنتی در زیر فشار اندیشه بکر «می توان و باید» در حال فروپاشی است، این نمادها مشعلند. همچون نماد «فروغ جاویدان». دین سنتی، رنگ باخته و دیگر معنایی به زندگی انسان نمی دهد. در این ساحت بی معنایی، گویی معجزه ای رخ می نماید: مسعود رجوی کوشید، خوانشی ارائه دهد، که نماد باشد، مشعل باشد و بر «راه» پرتو افکند. او به گزاره ساده دینی «خدا هست» اکتفا نکرد. مسعود پیوندی عمیق بین امر مطلق دینی و فلسفی در پهنه نظر و عمل مهندسی نمود. این بینش، «اثری ایمانی» را خلق کرد.

اگر فلسفه را تفسیر آدمی از هستی خویش بدانیم، این بصیرتهای ژرف، فلسفه را در میدانهای چالش بسیار غنی کردند. این بصیرتهای ژرف با بکارگیری، مکانیسمها و ابزارها و نمادهای معنوی بر اندیشه و عمل انسان اروپایی هم تأثیر نهادند. این چنین است که گویا مدل «اشرف» در خیابانهای کیف (Kiev) دستور العمل است. تاراس اوستایچوک با عملیاتی شگرف کشتی «باتو آناستازیا» نیروهای متجاوز روس را غرق کرد. او دیروز یک مکانیک قایق بود و امروز یک قهرمان ملی.

ما درک می کنیم، که حالا یک طریقه زیست بهتر برایمان وجود دارد: مقاومت. ستم یک نیروی بسیار تنومند است. غلبه بر آن یک اراده جمعی را می طلبد. اراده ها در ظرف جمع و تشکیلات، این طلسم را می گشاید.

اثری ایمانی

و چنین بود که «اثری ایمانی» در یک لحظه تاریخی خلق شد. لحظات در بستر زمان، برق آسایند. ربودن آنها جسارت، فرهیختگی و چالاکی می طلبد. پاسخ به «لحظه تاریخی» مقوله ای است فلسفی. «بودن یا نبودن»، انتخاب با ماست. در آن دوران پرسشهای معضلی جوانه زدند: برویم یا نرویم. «فروغ جاویدان» تابلویی پر شکوه از ایمان و فداکاری. کنشی غائتمند، بدون انتظار از دستاوردی مقطعی. این راه چیرگی بر بیگانه گشتگی. انسان ایرانی است. ما هنوز بر انقلاب دیرینه خویش به نیروهای اساطیری فائق نیامده ایم. مراد، آن موجودات نیمه دینی، نیمه جادویی، نیمه خدایی، نیمه اهریمنی، نیمه انسانی و نیمه ابر انسانی اند که در ضمیر ناخودآگاه ما غنوده اند. این «خدایگان»، وجود ما را در زیر سیطره دارند. در زمان سلطنت خرافه و ترس، این «خدایگان» همه چیز را تهدید می کنند: دین، علم و حتی خدای مطلق را. «دین را در پستوی خانه، نهان باید کرد.» در آراء محمد حنیف «خدا» در دوردستها نیست. روابط انسانی «آیتی» است از خداوند. گسترش عدالت در این شبکه انسانی، وظیفه انسان است. ایمان، ابزار کار اوست. ایمان، حاوی عنصر اتفاق. نو است و نوعی قمار. ایمان، خطر کردن را می طلبد. پیوند خطر و ایمان، ناگسستگی است. ایمانداران، با خطر همدم اند. «قمار ایمانی» سر سپردگی به تقدیر و اقبال نیست. این قمار معجونی است از وحدت عزم و سرنوشت. این قمار بر بنیادی استوار است که خطر کردن تنها راهست. خطر نهفته در ایمان «فدا» می طلبد.

سوم مرداد ۱۳۶۷ آغاز همان «لحظه تاریخی» است. «فروغ جاویدان» پاسخ به یک نزاع فلسفی است. شب قبل از عملیات، خالق این اثر «پیشاپیش نتیجه را - هر چه که باشد» تبریک می گوید. آری باورمندان دست بکار می شوند، بدون اینکه غم نتیجه را بخورند. این «قمار» راز جاودانگی آن حماسه بود. این «قمار» کلید فهم کل فلسفه مقاومت ماست. مسعود چه خوب گفته بود که: فروغ جاویدان «بیمه نامه مقاومت است». این «قمار» استمرار امر مقاومت را تضمین کرد. «فروغ جاویدان» برج و باروی مقاومت است. شرف مقاومت است. هویت مقاومت است، شناسنامه آن است، شناسنامه دلدادگان به مقاومت. راستی می توان با اسخیلوس و سوفوکلس شاعران توانمند یونان باستان همصدا شد که قوانین مقاومت، چون قوانین عدالت، نقطه آغازی در زمان ندارند، آنان ازلی و جاودانند، آنها را هیچ قدرت بشری و آسمانی نیافریده است. آنان همشه وجود داشته اند.

امروز حدیث این حماسه کبیر، همه جا پراکنده است

نظام کاهنان دینی را محاصره کرده است

دادستان، قاضی و وکلا، از «فروغ جاویدان» می گویند

امروز سیستم قضایی جهان بر مشروعیت این حماسه صحه گذاشت

امروز واژگان «فروغ جاویدان» در اسناد بین المللی ثبت گردید

مفاهیمی چون «مرتد»، «فتوی»، «گوهردشت»، «محارب»، «مجاهد» به یمن «فروغ جاویدان» در خاطره جمعی فراموشی ثبت شد

امروز «فروغ جاویدان» فلاکت نظم شیوخ را رقم زد

با «فروغ جاویدان»، جنبش عدالت خواهی و پروسه قضایی شکل گرفت

وای بر ملتی که بی «فروغ» است، فروغی جاویدان

راستی بدون «فروغ جاویدن»، ایران کجا ایستاده بود. ما به صفت ایرانی در دوران سیاه سطننت شر، کجا ایستاده بودیم. «ایران» امروز در تالار دادگاه استکهلم، به اتکاء به این فروغ، بر هر آنچه که بیداد است، می خروشد. در این تالار، ایران بر فراز پایگاهی جاودانه، بر صخره ای سخت و ازلی ایستاده و عدالت را می جوید. ایران اکنون بر فراز پر شکوه ترین کوه ازلی، «فروغ جاویدان» ایستاده است.

هذیان گویان می شنوید؟ این «نعمت» را انکار می کنید؟ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (الرحمن). در این نعمت سیمای فرزندگان و کراحت. پلشتان را نمی بینید؟ یاوه گویان همیشه در خطر لغزش قرار دارند، بسان بیماران مواد مخدر. حتی دوره های دراز مدت پرهیز از مصرف، تضمینی برای دور ماندن از اعتیاد نیست. علائم بیماری همیشه قابل برگشت است. باید به ماهیبت کشنده این بیماری، خود آگاه بود. «نشستها»، ترازنامه های اخلاقی هستند. ترازنامه مکانیزم رشد و جلوگیری از لغزش است. بسیاری که از پروسه درمان گریختند. لغزش همیشه در کمین است. کوچکترین سوراخها، بزرگترین کشتیها را غرق می کند. ترازنامه اخلاقی، تجسس بی باکانه و جستجوگرانه، برای یافتن هویت واقعی و کشف عناصر بازدارنده است.

«انسان‌هایی که از پی هیچ چیزی نیستند، نه از پی کسب افتخار، نه از پی بهره‌وری، نه از پی آنکه در درون از خود بگذرند؛ آنانی که به دنبال تقدس هم نیستند، پاداشی هم نمی‌خواهند، به سعادت اخروی هم فکر نمی‌کنند، و بر همه‌ی این چیزها چشم می‌پوشند، و از جمله بر نفس خویش - تکریم خدا در وجود این گونه آدمیان است.» این کلام مایستر اکهارت (Meister Eckhart, 1260-1328) مظهر عرفان آلمانی در سده‌های میانه است.

آیا در این کلام. پارسا، آوای روح. پاک آن پیکر. از صخره آویزان شده را نمی شنوید.

دکتر عزیز فولادوند، شنبه ۱۳ فروردین ۱۴۰۱ برابر با ۲ آپریل ۲۰۲۲